

۶ علت اصلی عقب ماندگی اقتصادی

نوشته دکتر رحمت الله نیکام

استاد اقتصاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

پس از پایان جنگ جهانی دوم و تشکیل سازمان ملل متحد دنیا شاهد افزایش سریع تعداد کشورهای عضو این سازمان که عمدتاً در زمره کشورهای تازه استقلال یافته قرار داشتند بود. بیشتر این کشورهای تازه استقلال یافته با هم، و در واقع با دو سؤم از کشورهای مستقل عضو سازمان ملل از یک نظر وجه اشتراک داشتند، و آن پائین بودن درآمد سرانه، سطح اشتغال، بهداشت، تولید، و به عبارتی کلی تر، عقب ماندگی اقتصادی بود.

این تفاوت مهم و اساسی رهبران این کشورها را وادار به اقدام برای رسیدن به کشورهای ثروتمند، و یا حداقل کم کردن فاصله اقتصادی خود با این کشورها کرد. هم زمان، و با هدف ارائه طریق در جهت تحقق این نیت، رشته جدیدی بنام اقتصاد رشد و توسعه در دانشگاه‌های دنیا بنیان‌گذاری شد و عده‌ای از اقتصاددانان هم متخصص اقتصاد این کشورها که بعداً اسم‌های مختلفی گرفتند، شدند.

نامگذاری، ابتدا در راستای دسته‌بندی این کشورها براساس بنیه اقتصادی‌شان انجام شد و آنها را جملگی کشورهای توسعه نیافته خواندند. بعد از مدت کوتاهی، و بدلیل خدشه‌دار شدن احساسات رهبران این کشورها، اسم آنها را به کشورهای در حال توسعه تغییر دادند که بسیار محترمانه‌تر و پذیرفتنی‌تر (و احتمالاً مبالغه آمیز) بود.

بعد از چنددهه، چون هنوز اکثر قریب به اتفاق این کشورها در حال توسعه باقی مانده بودند، عنوانشان به کشورهای کمتر توسعه یافته تغییر یافت. در همین گیر و دار، عده‌ای از اقتصاددانان چپ‌گرا آنها را کشورهای عقب نگهداشته شده نامیدند. این اسم جدید تا حدود زیادی آسودگی خیال به همراه آورد؛ زیرا از یک طرف بار مسئولیت عقب‌ماندگی را برعهده دیگران می‌گذاشت، و از طرف دیگر مشخص نمی‌کرد که این «دیگران» کدام‌ها هستند، چون طیف وسیعی از خارجی‌ان و خودی‌هانی را که «مزدور داخلی» خوانده می‌شدند، در برمی‌گرفت. مخصوصاً که این دو گروه از یکدیگر قابل تمیز هم نبودند و لذا وضعیتی ایده‌آل برای انجام مانورهای سیاسی مطلوب ایجاد می‌کرد.

و نهایت این که، اخیراً عده‌ای این گروه کشورها را کشورهای «در حال گذر» می‌خوانند، که باز هم عنوانی

است محترمانه ولی بسیار مبالغه آمیز، و اما از نظر سیاسی خنثی و مسالمت آمیز!

اما باید دانست گروه‌بندی کشورها به دلایل مسالمت آمیز نمی‌تواند یک نامگذاری صحیح باشد، زیرا در بسیاری از این کشورها «گذری» در حال انجام شدن نیست و اگر هم افزایشی در بعضی از متغیرهای عمده اقتصادی دیده شود آنگاه قابل توجه نیست که شکاف موجود بین این کشورها با مسالک ثروتمند را کاهش دهد.

این نکته که چرا و به چه دلایلی این کشورها با چنین وضع ناخوش آیندی درگیر هستند و راه چاره کار چیست، موضوع اصلی بحث‌های دامنه‌دار علمای اقتصاد در چند دهه گذشته بوده است.



دکتر رحمت الله نیکام

برای رسیدن به پاسخی مطلوب در این زمینه، ابتدا به چند مورد بسیار فراگیر از عوامل مؤثر در ایستایی اقتصاد این کشورها اشاره خواهد شد و مثلهائی از کشور خودمان آورده می‌شود. سپس دلایل عدم موفقیت اکثر کشورهای در حال گذر از وضعیت توسعه نیافتگی را می‌آوریم؛ و در خاتمه با تجویز سه اقدام اساسی به عنوان پیش شرط لازم برای توسعه اقتصادی، این نوشتار را به پایان می‌بریم.

چرا توسعه نیافته؟

با توجه به اینکه توسعه نیافتگی کشورها به عوامل بسیاری مربوط می‌شود در اینجا فقط تعدادی از مهمترین این عوامل را که در مورد کشور ما هم صادق هستند مورد بررسی قرار می‌دهیم. این عوامل که عده‌ای آنها را ترمز توسعه اقتصادی نامیده‌اند عبارتند از:

۱- نداشتن ارزش خارجی کافی برای خریدن صنایع سنگین و ابزارهای تولید گران قیمت به منظور تولید انبوه در صنعت و کشاورزی. دلایل کمبود ارزش خارجی از نداشتن یک سیستم تعیین نرخ ارز شروع می‌شود و تا کمبود صادرات بخاطر نبود تقاضای کافی در بازارهای

جهانی برای آنچه که این کشورها در تولیدش مزیت نسبی دارند، ادامه می‌یابد.

در بعضی از کشورهای توسعه نیافته، به دلایلی که خارج از حوصله این مقاله است، این مشکل برطرف شد و برای سالهای متمادی مشکل کمبود ارزش از بین رفت. بهترین نمونه عربستان سعودی است که پس از چند دهه فراوانی ارزش هنوز در زمره کشورهای توسعه نیافته قرار دارد. در مقیاسی کوچک تر وضع کشور خودمان در اواخر دوره پهلوی مثال زدنی است. تجربه فوق اقتصاددانان را به این فکر انداخت که عوامل مهم دیگری هم هستند که در روند توسعه نقش اساسی دارند و باید مورد توجه قرار گیرند. لذا موارد زیر با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گرفت.

۲- دزمین عامل عقب‌ماندگی اقتصادی را پائین بودن سطح تحصیلات، تخصص‌ها و یا عدم کارآئی قشر مدیران جامعه ذکر می‌کنند. در کشور ما مبالغ گزافی صرف سرمایه‌گذاری در این موارد شده و می‌شود، ولی این سرمایه‌گذاری هم چاره ساز نبوده است. پزشکان ایرانی که به زبان انگلیسی تحصیل می‌کردند (فارغ‌التحصیل دانشکده پزشکی دانشگاه پهلوی شیراز قبل از انقلاب) عمدتاً به آمریکا رفتند؛ یا تحصیل کرده‌های هندی را می‌توان در نظر گرفت که در سراسر دنیا پراکنده هستند.

فرد کشور خودمان آن دسته از تحصیل کرده‌ها که بهر دلیلی در کشور ماندند طبق آمار ۸۶ درصدشان بطور مستقیم یا غیرمستقیم به استخدام دولت درآمده‌اند. و می‌آیند که براساس تخمین‌های متفاوت، روزانه بین ۴۵ دقیقه تا چند دقیقه بیشتر کار مفید انجام نمی‌دهند. در مورد مدیران هم گفته می‌شود که تعدادشان کم است و در نتیجه کار به کاردان سپرده نمی‌شود. در عین حال مشاهده می‌شود که کاردانشان در اولین فرصت مهاجرت می‌کنند و ایرانهائی فارغ‌التحصیل در خارج هم به وطن باز نمی‌گردند. اینگونه فرار مغزها از پائین بودن راندمان تولید و در نتیجه عدم پرداخت دستمزد مکفی ناشی می‌شود؛ زیرا سطح دستمزد در رابطه با بهره‌وری افراد تعیین می‌گردد و اگر تولید سرانه پائین باشد نمی‌توان دستمزد بالا پرداخت (مؤسسه ورشکست می‌شود) و یا اگر راندمان تولید و تولید سرانه در مواردی بالا باشد، باز هم بخاطر شرایط غیروقایفی بازار کار، دستمزد مکفی پرداخت نخواهد شد. بنابراین آنها نیکه می‌توانند در کشورهای دیگر به دستمزدی متناسب با تولیدشان دست یابند مهاجرت خواهند کرد و مشکل ربطی به تخصص

پائین مدیران ندارد و برمی‌گردد به تعداد زیاد کارمند در هر سازمان، یا رقابتی نبودن بازار کار. در مورد کشور ما هر دوی این علل به همین دلیل بازده سرمایه‌گذاری برای عوامل یاد شده در این قسمت، یا اصلاً حاصل نمی‌شود و یا نصیب کشورهای توسعه یافته می‌گردد، و این یعنی نوعی انتقال ثروت از کشورهای کمتر توسعه یافته به کشورهای بیشتر توسعه یافته. مشاهده می‌شود که راه چاره این مشکل (سرمایه‌گذاری زیاد برای تربیت مدیر و متخصص) عملاً دردی را دوا نکرده است، چون کشورهای توسعه یافته قدرت جذب اقتصادی این افراد را ندارند، نه اینکه قادر نیستند آدمهای مدیر و متخصص را تربیت کنند.

۳. عامل سوم مؤثر در توسعه نیافتگی را رشد جمعیت می‌دانند، و پیش‌بینی‌ها نشان از آن دارند که افزایش تولیدات حتی کمتر از افزایش جمعیت است. از طرفی اکنون مشخص شده که پائین آوردن آهنگ افزایش جمعیت به مراتب مشکل‌تر از آن است که تصور می‌شد. ولی فرض، اگر واقعاً نرخ رشد جمعیت کشور ما از بالای سه درصد به کمی بیشتر از دو درصد رسیده باشد (که بعید بنظر می‌رسد) نتیجه اقتصادی این تحول سی سال بعد عاید خواهد شد، در حالیکه هدف توسعه گران نتیجه‌گیری بسیار سریعتر است، و لذا می‌بینیم که کاهش رشد جمعیت هم در کوتاه مدت نقش مهمی در توسعه ایفا نمی‌کند.

۴. چهارمین عامل بازدارنده توسعه اقتصادی، قرار داشتن سطح خدمات بهداشتی، درمانی و تغذیه در حدی کمتر از استانداردهای قبول شده جهانی قلمداد می‌شود. این عامل خوشبختانه در کشور ما به اندازه کشورهای همسایه (به استثنای کشورهای حوزه خلیج فارس) حاد نیست و پیشرفتهای خوبی در این زمینه داشته‌ایم. منتها از نظر اقتصادی وقتی که راندمان تولید مستمراً پائین باشد، بکارگیری کارگران بهتر تغذیه شده، سالم و دارای قابلیت تولید بالقوه بالا، اثر محسوسی بر افزایش تولید سرانه نخواهد داشت. داشتن امکانات در علم اقتصاد یک موضوع است، و بکار گرفتن آنها یک موضوع کاملاً متفاوت دیگر.

۵. پنجمین عامل توسعه نیافتگی را بالا بودن درصد جمعیت کشور در بخش کشاورزی می‌دانند. استدلال می‌شود که نیروهای بکار گرفته شده در این بخش، بدلیل مکانیزه نشدن روند تولیدات کشاورزی، تولید سرانه بسیار پائین دارند و باید یک جانشینی عظیم ماشین آلات بجای کارگران کشاورزی انجام پذیرد و کشاورزان از مزرعه خارج شوند.

در کشور ما سالهاست که مهاجرت کشاورزان ادامه دارد و شهرها روز به روز بزرگتر می‌شوند، بطوری که دیگر قدرت جذب تازه واردها را ندارند و ارائه خدمات شهری مشکلی جدی شده است.

نتیجه این که اگرچه راه حل تجویز شده در این مورد صحیح بوده و در حال انجام هم می‌باشد، ولی فقط در عالم خیال فرض شده که اگر کشاورزان به شهر بیایند تبدیل به کارگران صنعتی می‌شوند؛ در حالی که بخش صنعت قدرت جذب این کارگران جدید را ندارد و با مهاجرت کشاورزان به شهرها نه فقط قدمی در راه توسعه اقتصادی برداشته نمی‌شود، بلکه مشکلات عدیده دیگری هم مزید بر مشکلات قبلی خواهد شد.

۶. بالاخره می‌پردازیم به معرفی مختصر عوامل دیگری که مانع توسعه اقتصادی قلمداد شده‌اند؛ از قبیل شرایط جغرافیایی، تنوع قومی، زبانهای گوناگون و تفاوت‌های مذهبی؛ مثلاً فاصله زیاد بین بنادر و شهرهای بزرگ، و یا راه نداشتن به آبهای آزاد بین‌المللی مسلماً

توسعه گران اقتصادی در پنجاه سال گذشته و استمرار توسعه نیافتگی، نیافتن حد اقدام لازم برای روند توسعه گری در مقیاسی که متناسب و هم زمان با سطح نیازهای جامعه به هر کدام از موارد مذکور در بالا باشد، بوده است. به علاوه، فقدان درک صحیحی از ارتباط متقابل تک تک موارد فوق‌الذکر با یکدیگر مزید بر علت قبلی شده است. این نقطه ضعف باعث گردیده که ماشین توسعه نتواند سرعت لازم را بیابد و لذا فاصله کشورهای فقیر و غنی زیادتر و زیادتر شده است.

البته نباید تصور کرد که کسی اهمیت این نکات را درک نکرده است. برعکس، در بیشتر کشورها اهمیت اصل هم زمانی اقدامات و متناسب بودن آنها و بالاخره ارتباط متقابلشان با یکدیگر شناخته شده، و در جهت ساماندهی این ضرورتها نیز اقدام شده است...

اقدامی که هنوز هم درپاره‌ای از کشورها، از جمله ایران، ادامه دارد و پایبندی شدیدی به آن احساس می‌شود و سرمایه‌های هنگفتی هم به آن اختصاص داده شده، و می‌شود. این اقدام چیزی نیست مگر اتکاء به سیستم برنامه‌ریزی متمرکز و دقیق پنجاه ساله زیر نظر دولت، با اولویت‌های مدون و بودجه ملی.

سیستم برنامه‌ریزی متمرکز نتایج اسفناکی برای برجای گذاشته که ناکامی‌ها در هندوستان، فروپاشی اروپای شرقی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی مظاهری از آن است، و باید در آینده نه چندان دوری انتظار بروز نتایجی مشابه را در کوبا، کره شمالی و چین داشت.

به دو دلیل اساسی، و خیلی دلایل جزئی، برنامه‌ریزی دولتی و متمرکز شانس موفقیت ندارد:

اول آنکه سیستم برنامه‌ریزی از نظر تئوریک پشتوانه علمی ندارد و در نتیجه بر اساسی منطقی استوار نیست^(۱) و ناچاراً انتخاب اولویت‌ها بصورت ایده‌آلی^(۲) انجام می‌شود و بر توجیح و سلیقه یک شخص، یا گروهی از دست‌اندرکاران استوار است؛ توجیح‌ها و سلاقی که با عوض شدن افراد تغییر می‌یابند و دائماً دستخوش نوسان هستند.

دومین دلیلی که برنامه‌ریزی متمرکز را در همه کشورها ناموفق می‌سازد، به بازی تک‌طرفی مردم در فعالیتهای زیربنایی و ساختاری کشور مربوط می‌شود.

یک سیستم برنامه‌ریزی متمرکز مردم را، مخصوصاً سرمایه‌گذاران و افراد فعال و سازنده را، به تماشاچی تبدیل می‌کند. تماشاچیان که بعد از مدتی ناامید می‌شوند و سعی در پیدا کردن جانی دیگر برای خود در اقتصاد کشور می‌کنند. عده‌ای بالاخره پشت میزی می‌نشینند و در گوشه یک اداره عمری را به کاغذ پراکنی سر می‌کنند. عده‌ای دیگر به فعالیت‌های آزاد، روی می‌آورند؛ نظیر ارزفروشی، کارچاق‌کنی، سفته‌بازی و نظایر آن. بعضی هم از طریق خرید و فروش تولیدات شرکتهای دولتی در



مشکل آفرین است. دیگر عوامل ذکر شده هم بر حسب زمان و مکان می‌توانند سه راه توسعه شوند، ولی روی هم رفته اینها مشکلاتی مقطعی است که با درایت و سیاست و همراه با سرمایه‌گذارهای استراتژیک می‌توان با آنها مقابله کرد.

پروسی دلایل عدم موفقیت

بانگرشی ژرف بر واقعیات ناشی از شش عامل ذکر شده در بالا (و تعداد بیشتر دیگری که چون بسیار تخصصی هستند از ذکر آنها خودداری شد) می‌بینیم که پنجاه سال پس از جنگ جهانی دوم، و با وجود صرف هزینه‌های گزاف برای حل هر یک از معضلات شش‌گانه فوق‌الذکر، نتیجه چشمگیری عاید کشورهای جهان سوم نشده است. دلیل اصلی این کارنامه ناموفق چیست؟

بنظر اینجانب دلیل اصلی موفق نبودن اقدامات

مدتی کوتاه، با استفاده از روابط و سهمیه‌بندی‌های صوری، ثروتمند می‌شوند بدون آنکه زحمتی بکشند، و یا نوآوری و ابداعی ارائه کنند.

همچنین در سیستم‌های اقتصادی برنامه‌ریزی شده، مردم که نقش اساسی در گرداندن چرخه‌های اقتصاد کشور ندارند، با کارگزاران دولتی که دارای قدرت انحصاری هستند بطور غیرمستقیم و ضمنی همگام و همراه می‌شوند تا از محصولات و خدمات انحصاری تولید شده سهمی ببرند و به شریکی خاموش و ساکت تبدیل شوند.

به عنوان نمونه، از بخش خدمات بانکها، و از بخش تولیدات شرکت ایران خودرو- سازنده پیکان- را مثال می‌آوریم:

بنظر اینجانب سه شرط اساسی برای رسیدن به این هدف وجود دارد که باید به نحوی مطلوب مورد توجه قرار گیرد؛ این سه شرط عبارت است از:

۱- خدشه‌ناپذیری اصل مالکیت خصوصی در قوانین کشور

۲- تضمین آزادی‌های فردی

۳- بکارگیری سیستم بازارهای رقابتی و اقدام مؤثر در گسترش آن، همراه با قبول نظمی که بازارها دیکته می‌کنند.

۱- خدشه‌ناپذیری اصل مالکیت

تخصیص منابع به بهترین وجهی برای تولید، مهمترین نقشی است که یک سیستم اقتصادی بر عهده

سیستم برنامه‌ریزی متمرکز، سرمایه‌گذاران و افراد فعال را به کارچاق کنی و سفته‌بازی می‌کشاند

بانکها کاری به جستجو برای یافتن وام‌گیرندگان در بخش خصوصی (مهمترین وظیفه شغلی و منبع درآمدی آنها) ندارند و بخش خصوصی فعال و مولدی هم نیست که به بانکی پویا و زنده احتیاج داشته باشد. چون فعالیت‌های مهم اقتصادی «طبق برنامه طراحی شده‌اند و دولتی هستند. لذا بانکها که در اصل به تعدادی که هم اکنون وجود دارند مطلقاً مورد نیاز اقتصاد کنونی جامعه نیستند، سالیانه مبالغ گزافی از بودجه ملی را به خود اختصاص می‌دهند و برای لازم جلوه دادن خود روز بروز لوکس‌تر و پرزرق و برق‌تر می‌شوند. مردم هم از آنها بصورت مجانی به عنوان دواپس حسابداری (نه بانک) استفاده می‌کنند.

شرکت دولتی تولیدکننده اتومبیل پیکان نمونه دیگری است از این رابطه ناسالم بین مردم و انحصارات دولتی. این شرکت پس از سی سال تجربه در تولید یک نوع اتومبیل- بدون وجود آوردن هیچگونه تغییر اساسی در تولید و یا ناانل شدن به کمترین پیشرفت تکنولوژیکی- پیکان‌هایی را روانه بازار می‌کند که صد در صد معیوب هستند. (۳) از طرف دیگر خریداران هم بدون هیچگونه اعتراضی (اعتراض به مفهوم امتناع از تحویل گرفتن پیکان و خواستن باز پرداخت پولشان) یک سال یا بیشتر، پیش پرداخت می‌کنند و در انتظار می‌مانند... در روز تحویل پیکان هم گوسفندی به عنوان صدقه قربانی می‌شود. مسلماً اگر این خرید برای خریداران صرف نداشت، خوشحال نمی‌شدند. ولی بازار انحصاری این اتومبیل به نحوی اداره می‌شود که رضایت همه را جلب می‌کند و سود حاصله جلوی هرگونه اعتراضی را می‌گیرد.

با توجه به آنچه گذشت حال می‌پردازیم به این سوال که چگونه می‌توان شش عامل ذکر شده را همراه با بقیه عوامل مؤثر در توسعه اقتصادی، بصورت هم زمان، متناسب با هم، و با آهنگی قابل قبول به جلو هدایت کرد.

دارد. اگر در یک کشور به دلایلی یک عامل تولید (مثلاً زمین، نیروی کار و یا قدرت خلاقه یک متفکر متخصص) به بهترین وجه مورد استفاده قرار نگیرد، آن کشور در واقع در حال از دست دادن ثروت خود است. از طرف دیگر بکارگیری بهینه منابع تولید باعث می‌شود که علاوه بر افزایش تولید، راندمان تولید هم بالا برود که هر دو نهایتاً موجب بالا رفتن سطح زندگی در جامعه می‌شود. لذا آنچه که دارای اهمیت بسیار می‌باشد بوجود آوردن امکان جابجائی آسان عوامل تولید توسط صاحبان آنها است برای بکارگیری در جای دیگری که برایشان مناسبتر است. هرچه این جابجائی سریعتر و ارزاتر انجام شود می‌گوئیم راندمان عملکرد سیستم اقتصادی بالاتر است.

موقعی می‌توان به حالت فوق دسترسی پیدا کرد که تعلق منابع تولید به صاحبان آنها روشن و از نظر حقوقی مشخص و تضمین شده باشد و بتوان با کمترین هزینه آنها را به کس دیگری که می‌تواند بهتر مورد استفاده قرار دهد انتقال قطعی داد. وقتی قوانین مالکیت محرز و غیر قابل نکول باشند قیمت آنها که براساس بازدهی برای «بهترین بکارگیری» تعیین می‌شود، حقیقی‌تر و با ثبات‌تر است. همچنین فروشنده و خریدار می‌دانند آنچه را که معامله می‌کنند دارای چه اندازه توجه اقتصادی است. ثبات قیمت‌های حاصل از این روند خود نعمتی است که بیشتر از همه، گردانندگان و دست‌اندرکاران مسائل اقتصادی از اهمیت آن مطمئنند.

هرگونه ابهام در حق مالکیت و امکان انجام تغییرات غیرداوطلبانه آن، مانع از جابجائی (خرید و فروش) منابع می‌شود که در نتیجه آن سیستم تخصیص منابع نمی‌تواند نقش لازم را ایفا کند. استفاده از سیستم بانکی به منظور اخذ وام توسط مالکان این منابع جهت بکارگیری آنها در روند تولید نیز مشکل و کند می‌شود؛ چون بانکها مایلند که با صاحب مال و دارنده وثیقه کار

بکنند. همه اینها باعث رکود فعالیت‌های اقتصادی می‌شود و عاطل و باطل ماندن عوامل تولید را بدنبال دارد.

متأسفانه در کشور ما به انحاء مختلف حق مالکیت از مردم سلب می‌شود، بدون آنکه کوچکترین اهمیتی به نقش اقتصادی مالکیت داده شده باشد. به عنوان نمونه محدوده ترافیک شهر تهران و بستن حسابجاری مردم توسط بانکها را مثال می‌زنیم:

الف- محدوده ترافیک: کسانی که در داخل محدوده شهر تهران زندگی می‌کنند و دارای پارکینگ و اتومبیل شخصی هستند سالهاست که علی‌رغم پرداخت کلیه مالیاتها و عوارض، بمانند سایر همشه‌ریانشان که در خارج از محدوده ساکن هستند، حق استفاده از اتومبیل خود را در تمام روزهای اصلی هفته و در تمام طول سال (به استثنای پنجشنبه و جمعه و تعطیلات) ندارند. یعنی قسمتی از حق مالکیت آنها براساس یک خط فرضی که حتی بدون مشورت با آنان ترسیم شده سلب گردیده است، و چیزی هم در ازای این عمل دریافت نکرده‌اند. مهمتر آنکه اگر هرکس روزی هزار تومان و یا سالی یکصد هزار تومان به شهرداری بدهد می‌تواند کاری را بکند که این ساکنین محدوده از آن محروم شده‌اند. یعنی عملاً مالکیتی از عده زیادی از همشه‌ریان ماهه شهرداری منتقل شده بدون آنکه انتقال دهندگان راضی به اینکار باشند و یا چیزی دریافت کرده باشند و یا حتی شهردار منتخب آنها باشد.

ب- بستن حسابجاری: نوشته‌ای در تمام شعب بانکها اعلام می‌دارد که بدستور بانک مرکزی حسابجاری هر کسی که یکبارچک بدون محل صادر کند بسته خواهد شد. حسابجاری متعلق به صاحب آنست و بانک هم یک کارگزار و خدمت‌رسان همراه با داشتن مسئولیت حفظ و نگهداری موجودی آن برای صاحبش می‌باشد. وقتی چکی برگشت می‌خورد (مثلاً بدلیل نداشتن موجودی) صاحب چک و صادرکننده آن طرفین یک دعوای قابل طرح در دادگستری هستند که بر حسب رأی قاضی یک طرف محکوم و طرف دیگر محق شناخته می‌شود.

وقتی بانک، صادرکننده چک را به مجازات (بستن حساب) می‌رساند عملاً وظیفه قاضی را برعهده گرفته است، بدون آن که صلاحیت اینکار را داشته باشد. (۴) در این روند بانک بدون هرگونه رسیدگی، صادرکننده چک را محکوم و جریمه می‌کند (بستن حساب). اصلاً بانک چه حقی دارد که در اختلاف دو شخص حقیقی یا حقوقی (صادرکننده و دارنده چک) دخالت کند و چرا حتماً صادرکننده محکوم است؟ این دخالت در کار دادگستری توسط بانکها نوعی مصادره حق مالکیت صاحب حسابی است که حتی نمی‌تواند از بانک به این خاطر شکایت بکند.

در مورد شق اول، یعنی سلب بخشی از حق مالکیت ساکنان داخل محدوده ممنوعه ترافیک هم وضع از همین قرار است و کسانی که حق مالکیشان سلب شده نمی‌توانند از شهرداری شکایت کرده و تقاضای ضرر و زیان کنند. نمونه‌های فراوانی از این قبیل موارد وجود دارند که باید حتماً به زیر چتر قانون برده

شود و از مقامات غیرقضائی خلع ید و سلب اختیار شود تا در جو مطمئن و با ثباتی که بوجود می آید بشود انتظار جابجائی عوامل تولید توسط افراد را در جهت شکوفائی اقتصادی داشت.

۲- تضمین آزادی های فردی

آزادی های فردی معمولاً در رابطه با آزادی های اجتماعی مطرح می شوند و در بیشتر مواقع هم هدف، مخفی کردن آزادی های فردی و اعمال قدرت با استفاده از آزادی های اجتماعی است. در حالی که اگر آزادی های فردی وجود داشته باشند، بالطبع آزادی های اجتماعی (مجموع آزادی تک تک افراد) هم حاصل می شوند.

آزادی های فردی از نظر اقتصادی بسیار با اهمیت هستند، چون سرنوشت افراد را به خود آنها واگذار می کند و افراد، مسئول پیامدهای تصمیمات فردی خود هستند. در عین حال کسی هم حق ندارد که به دیگران امر و نهی بکند و مثلاً بگوید که حق نداری فلان شغل را انتخاب کنی (چون شماره نظام پزشکی نداری، اگر چه پزشک هستی) و یا فلان مسافرت ممنوع است و یا نباید فلان کتاب را بخوانی و الی آخر.

ارتباطات و داد و ستدهای داوطلبانه متقابل، به خود افراد مربوط می شود و آزاد است مگر آنکه از طرف نمایندگان مردم و پس از بحث ها و مشورت های فراوان ممنوع اعلام شود: مثلاً استعمال، خرید و فروش مواد مخدر یا نظام وظیفه عمومی و اجباری، اگر چه اینها محدودکننده آزادی های فردی هستند ولی جامعه آنها را پذیرفته است.

آنچه که در رابطه با موضوع مورد بحث ما اهمیت دارد پذیرفتن گسترش آزادی های فردی به عنوان یک اصل در جامعه است.

در یک اقتصاد برخوردار از آزادی های فردی بصورت وسیع و تضمین شده، سرمایه گذاران برای کسب سود تقبل ریسک می کنند و در ازای این عمل پر مخاطره ممکن است از هستی ساقط شوند یا به عکس به پیروزی و ثروت دست یابند. اگر پولدارتر شدند که بسیار خویست و دولت مقدار بیشتری از آنها مالیات برد درآمد اخذ خواهد کرد و اگر موفق نشدند دولت هم مالیات های بالقوه ای را از دست خواهد داد. بنابراین اگر بنظر برسد که یک فعالیت اقتصادی آینده خوبی دارد به این معنی است که عده ای از مردم متقاضی محصولات یا خدمات تولیدکنندگان آن هستند و حاضرند در ازای تأمین تقاضایشان پول خوبی هم بپردازند. وقتی که آزادی های فردی حاکم باشد، افرادی باهوش و وقت شناس این فرصت را مغتنم شمرده و در آن رشته سرمایه گذاری می کنند. در این حالت تولید بالا می رود و متقاضیان به خواسته خود می رسند و در عین حال چون عرضه افزایش یافته قیمت ها دیگر افزایش نمی یابد و ممکن است که پایین هم بیاید. پس آزادی های فردی جلوی کمبود و مازاد تولید کالا را می گیرد، و نه کالائی در انبارها فاسد می شود و نه مردم برای خرید محصولی مجبورند در صف نوبت بایستند. (۵)

صرفه جوئی حاصل از تولید باندازه تقاضا وقتی در تعداد مردم و تعداد کالاها ضرب شود آفند عظیم خواهد بود که می تواند در مدت کوتاهی یک کشور را به حرکت در آورد.

در کشور ما به آزادی های فردی مخصوصاً به اهمیت بعد اقتصادی آن توجه چندانی نمی شود. مثلاً همین چند ماه پیش رئیس بانک مرکزی (پستی که برای تصدی آن حتی لزوم تأیید مجلس پیش بینی نشده است) بطور ناگهانی عملاً تجارت خارجی را دولتی کرد، بدون آنکه خود را محتاج تأیید مجلس ببیند و یا مجلس عکس العملی نشان بدهد. نتیجه این شد که تعداد زیادی از مردم که از طریق صادرات و واردات و با پول خودشان احتیاجات جامعه را تأمین می کردند، بیکار شدند. بطوری که امروز بعد از صادر کردن یک فرش باید ارز دریافتی حاصل از فروش آن را به دولت تحویل بدهند: - یعنی تبدیل شدن به کارگزار دولت بدون مزد و موجب و بیمه و بازنشستگی!

ارتباط موضوع با آزادی های فردی به اینصورت است که حالا یک فروشنده کالای خارجی و یک خریدار نمی توانند داوطلبانه کالای را (مثلاً یک دوربین عکاسی) معامله کنند، چون معلوم نیست که اصلاً دوربین عکاسی در لیست «اولویتها» باشد. (۶) از دست رفتن این حق آزادی فردی در معامله، بازتابهای گسترده ای در روند تصمیم گیری های اقتصادی بجای می گذارد که عموماً در دراز مدت تورم زا و زیان آور هستند.

۳- بکارگیری سیستم بازارهای رقابتی

بازار محلی است که خریدار و فروشنده در مورد داد و ستد کالا بطور داوطلبانه موافقت می کنند. مهمترین نقش بازار در تعیین قیمت کالا است. این که چگونه این قیمت تعیین می شود و در کدام نوع از بازار، در حوصله این گفتار نیست. آنچه در اینجا، و با توجه به دو شرط قبلی به آن اشاره می شود، بازاری است که رقابتی بوده و ورود و خروج به آن برای خریداران و فروشندگان بلامانع باشد.

اهمیت بازار در این است که محل تجلی و عملکرد دو شرط قبلی می باشد. نیروهای آزاد شده توسط آن دو شرط در جهت اشتغال بیشتر، تولید زیادتر و ابداعات جدید بکار گرفته می شوند، بدون آنکه اجباری در کار باشد. بازار بدون این دو شرط موفقیت چندانی نخواهد داشت و آن احساس تعلق خاطر لازم بوجود نمی آید. سرمایه ها و سرمایه داران قبل از آنکه به یک بازار آزاد روی بیاورند، به یک محیط امن، مطمئن، و متکی به قوانین روشن و قابل اجرا نیاز دارند. در چنین شرایطی سرمایه دار می تواند تمام نیروی خود را صرف آن گروه از متغیرهای اقتصادی کند که مهمترینش آمادگی در برابر رقبا است. رقیبانی که برای جلب مشتریان او به سوی خود شبها خواب راحت ندارند و انواع تخفیف ها و قیمت های پائین تر را با استفاده از انواع ابزارهای تبلیغاتی در تمام کشور به آگاهی عامه می رسانند. یک چنین شرایطی بهشت مصرف کنندگان (تمام مردم

کشور) است و قیمت هم افزایش نمی یابد و رشد حقیقی نیز بصورت تدریجی، ولی مستمر تحقق می یابد.

در یک بازار رقابتی انضباط آهنین اقتصاد (ورشکستگی) در مورد تولیدکنندگان حاکم است. اگر تولیدکننده ای کالائی را بسازد که مردم علاقه ای به خرید آن نداشته باشند، و یا فاقد مرغوبیت کالای رقیب باشد، و یا از اجناس مشابه گرانتر عرضه شود، سازنده باید فوراً چاره جوئی کند وگرنه ورشکست خواهد شد. اگر ورشکست شد، اتفاق اسفناکی بوقوع نبیوسته است چون عوامل تولیدی که او در استخدام خود داشت آزاد می شوند و از طرف دیگر تولیدکننده جدیدی، تازه نفس تر، و با ابتکاری مردم پسندتر به بازار گام می گذارد. این تولیدکننده جدید عوامل تولید آزاد شده مؤسسه ورشکسته را به استخدام درمی آورد.

مردم هم موفق می شوند که از بکارگیری سرمایه های جامعه در مؤسسه ای که تمایلی به مصرف کالایش نداشتند جلوگیری کنند. در این حالت دیگر امکان حیات برای مؤسساتی که سالها است با کمتر از پنجاه درصد ظرفیت تولید فعالیت می کنند وجود ندارد. عوامل بکار گرفته شده در این مؤسسات (که سرمایه های کشور هستند) آزاد می شوند تا در جانی دیگر، با راندمانی بالاتر و تولید محصولی پیشرفته تر بکار روند.

البته همیشه این خطر هست که دولت از طریق سیاستهای پولی و ارزی کارها را خراب کند. لذا لازم است که زمینه بروز رشد این خطر از بین برده شود؟ بهمین منظور پیشنهاد می کنیم که علاوه بر پذیرفتن سه شرط فوق، دو قانون جدید هم از مجلس بگذرد: **اول** - بودجه سالانه باید حتماً بالانس باشد، و **دوم** - بانک مرکزی حق ندارد بیشتر از نرخ رشد حقیقی اقتصاد در سه ماه قبل از آن، حجم پول را افزایش دهد.

۱- در نظریه اقتصاد منحنی های بی تفاوتی مصرف جامعه قابل ترسیم و بصورت منظم قابل تصور نیستند، در نتیجه معادله رفاه جامعه قابل استنتاج نمی باشد. در غیاب این معادله رده بندی اولویت های کشور نامسکن خواهد بود. بنابراین از نظر علمی نمی شود پروژه ها را با هم مقایسه و رجحان بندی نمود و برنامه ریزی کرد.

۲- Normative

۳- نویسنده خود اخیراً چنین تجربه تلخی را از سر گذرانده و مجبور شده در دوست متری کارخانه با کرایه کردن یک وانت بار، بیکان نو را بکسل کرده و به نزدیکترین میکانیکی برود! دیگران هم وضعی کم و بیش مشابه داشتند و خاطراتی باور نکردنی از سیستم کنترل کیفیت این محصول تعریف می کردند.

۴- توضیح ماهنامه خوانندگان توجه دارند که این نظر نویسنده معطوف به شرایطی است که در آن تمام جواب یک اقتصاد آزاد حاکم باشد، وگرنه ایشان هم می دانند در شرایط کنونی که همه می توانند بی هیچ ضابطه ای دست چک دریافت کنند و صاحب یک اعتبار صوری نامحدود شوند، حتی بستن حسابها از سوی بانکها و اقدامات شدیدتر هم نتوانسته از حجم چک های بلامحل بکاهد، و کشیدن چک بلامحل اکنون یکی از ابزارهای رایج تجارت (سالم و غیر سالم) شده است.

۵- مکانیسم جلوگیری از مازاد تولید به علت احتراز از اطلاع در کلام تشریح نشد.

۶- تا آنجا که بنده اطلاع دارم لیست اولویتهای بخش نشده است و ممکن است که اصولاً وجود هم نداشته باشد.